

نیما یوشیج، شاعر نوآور و سنت شکن!

نیما، یک نظریه پرداز و صاحب سبک در عرصه شعر بود. به همین دلیل، او را پدر شعر نو فارسی، با عنوان نخستین «نظریه پرداز شعر نو ایران» یاد می‌شود.

علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج، بزرگترین نظریه پرداز شعر نو فارسی است. او در سایه مطالعات و کندوکاوهای عمیق و هوشیارانه بر روی ادبیات گذشته ایران و ممالک اروپایی از جمله مکاتب نوبیان فرانسه، درک عمیق از اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی جهان و ایران، قدرت خلاقیت، عصیان ذاتی، نگرش انتقادی و دیگر اندیشه‌های مطالعه شده اوست. او توانست دگرگونی‌های بنیادین و همه جانبه‌ای در زوایای مختلف شعر فارسی از فرم درونی و بیرونی گرفته تا قالب، وزن، قافیه، موسیقی، تخیل، عاطفه و محتوا ایجاد کند و اسکلت هزار ساله شعر فارسی را بشکند. نیما برای هر کدام از تحولات دلخواهش در شعر، نظریه‌ای تازه و گاه مخالف با باورها و سنن و عادات و عقاید و اصحاب شعر و ادب نظر داشت. چرا که «تنوری ادبی» به معنی «بینش و جهان بینی ادبی» است. و «نظریه پرداز ادبی»، کاشف ماهیت آثار ادبی است. نیما نیز کاشف و پردازشگر ماهیت «شعر نو» فارسی بود.

محمد ضیاء هشترودی، نیما را با «سولی پرودوم» مقایسه می‌کند: شاعر معروف فرانسوی سولی پرودوم (sullyprudhomme) را به واسطه قطعه «گلدان شکسته» به لقب «شاعر گلدان شکسته» نامیدند. ما نیز اگر نیما را «شاعر افسانه» نام دهیم، رواست؛ زیرا «افسانه» شاهکار بی‌مانند اوست. (هشترودی، 1303)

«افسانه»، بهترین اثر نیما یوشیج و طولانی است از این رو، بخشی از این شعر را در اینجا می‌آوریم:

افسانه:

در شب تیره، دیوانه‌ای گاو
دل به رنگی گریزان سپرده
در دره سرد و خلوت نشسته
همچو ساقه گیاهی فسرده
می‌کند داستانی غم‌آور
در میان پس آشفته مانده
قصه دانه‌اش هست و دامی
وز همه گفته ناکفته مانده
از دلی رفته دارد پیامی
داستان از خیالی پریشان
ای دل من، دل من، دل من
بینوا، مضطرا، قابل من
با همه خوبی و قدر و دعوی
از تو آخر چه شد حاصل من
جز سر شکی به رخساره غم؟
آخر ای بینوا دل! چه دیدی
که ره رستگاری پریدی؟
مرغ هرزه درایی، که بر هر
شاخی و شاخساری پریدی
تا بماندی زبون و فتاده؟
می‌توانستی ای دل، رهیدن
گر نخوردی فریب زمانه

...



جهان تضادها و سنت‌ها و نوآوری‌ها

در ساعت بحث آزاد کلاس، این بار صحبت از سنت و فرهنگ شد. جوانان ما با شور و شوق و هیجان خود به این بحث پرداختند. و در دو هفته متمادی این بحث را دنبال کردند و قرار بر این شد که به لزوم سنت و یا متروک دانستن آن بپردازند. و مقایسه‌ای در رابطه با سنت کشور دوم، یعنی سوئد داشته باشند. سرانجام هیئت تحریریه نشریه دانش آموز، تصمیم گرفت این شماره را به موضوع سنت و فرهنگ اختصاص دهد. اکنون این شماره نشریه را در مقابل خود دارید.

بدین ترتیب، جهان امروز جهان برخوردهاست، ما هر روزه شاهد برخوردهای گوناگون در سطوح مختلف جهانی هستیم. بعضی از این برخوردها در سطح کلان و بین‌المللی صورت می‌گیرد که ما اخبار و گزارشات آن‌ها را از طرق گوناگون پیگیری می‌کنیم. همچون برخوردهایی در زمینه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و...، که به نوعی کل جهان را درگیر خود کرده است. اما برخی از این تقابل‌ها به گونه‌ای آرام و بی‌صدا در حال شکل‌گیری است که اگر تاثیرگذاری آن بر روابط انسانی و ارتباطات اجتماعی بیش‌تر از برخورد نوع اول نباشد کمتر از آن هم نیست. همچون تقابل مدرنیته و سنت در جوامعی چون خاورمیانه متلاطم.

ما می‌بینیم که بخواهیم و نخواهیم هر روز شاهد مقابله سنت و مدرنیته هستیم. برای مثال در کشورهای همچون ایران، در حوزه خانواده ما هنوز تشکیل خانواده را به صورت سنتی داریم اما طلاق‌های زیاد و یا زندگی «سفید» (زندگی آزاد مشترک زن و مرد) بدون ازدواج رسمی و سنت‌های مذهبی هم وجود دارد. در واقع در این حوزه، یک شکاف بزرگ بین بنیان‌های محکم اعتقادات و باورها و اخلاقیات سنتی و ارزش‌های برگرفته از افکار و آرای مردسالاری و مذهب در جامعه ایجاد شده است. حتی بین مهاجرین و تبعیدیان نیز این شکاف را می‌بینیم.

چنانچه زن و مرد می‌خواهند به گفتگویی مطلوب در سطح زندگی خانوادگی داشته باشند بایستی باید به حق و حقوق خود آگاه شوند تا بتوانند ازدواج‌های سنتی و تفکر مردسالاری را کنار بگذارند. در جوامع امروزی، توافق دو انسان مهم‌تر از هر سند و ثبوت و مهریه و غیره است. انسان اگر زندگی مشترک خود را دوست دارد باید بیش از هر سنت مذهبی و غیرمذهبی، روابط برابر و آزاد را به رسمیت بشناسد. تا کی باید این سنت‌های غیرانسانی و تحمیلی و زوری را تحمل و تقدیس کرد و به آن‌ها گردن نهاد!



معلم

اهداف نشریه دانش آموز:

- * اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش آموزان؛
- * تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش آموزان؛
- * ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- * ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش آموزان؛
- * آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس ایمیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهای است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به گفته جنوا اسپیرتین، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، متأسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرتین، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پساناستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یکسان‌سازی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قلع و مخراب کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگری شده‌اند که به زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکانتا تأکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سوال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تأکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به بهترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این‌چنینی، می‌توانند به بهترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»



روزی که شاهد هولناک ترین صحنه زندگی ام بودم!

حسن آباد قم!

«سنگسار»

نه یا ده ساله بودم که یکی از تلخ‌ترین خاطرات زندگی‌ام به وجود آمد. یک روز که داشتم مثل همیشه با دوستانم در کوچه بازی می‌کردم، خبری شنیدم که خیلی کنجکاو شدم که بدانم قضیه یا داستان چیست؟ که این قدر مردم در موردش با هم صحبت می‌کنند. وقتی به‌خانه رفتم برای مادرم تعریف کردم که همه مردم محل در مورد یک زن صحبت می‌کنند. مادرم گفت: بهتر است که کنجکاو نکنم و ربطی هم به‌ما ندارد. ولی من کنجکاو بودم و می‌خواستم بدانم که چه اتفاقی در شرف انجام است؟ از شب قبل با خود تصمیم گرفته بودم که روز بعد، صبح زود بیدار شوم و به‌محلی که مردم می‌خواستند جمع شوند، بروم. صبح که شد من از همه زودتر بیدار شدم. حتی زودتر از پدرم که هر روز برای کار صبح، زود بیدار می‌شد. منتظر شدم تا خورشید طلوع کند و بتوانم به بیرون بروم.

همان‌طور بیدار و منتظر که بودم خوابم برد. وقتی بیدار شدم که دیگر دیر بود. کفش‌هایم را با عجله برداشتم و به‌طرف میدان دویدم. بالاخره رسیدم و دیدم مردم زیادی در یک منطقه‌ای که تقریباً بیابانی بود جمع شده بودند. همه با یکدیگر حرف می‌زدند. و دو مرد مشغول کندن گودالی بودند. گودال می‌کنند و می‌کنند از نمی‌دانستم چرا؟! من مردی پرسیدم: ببخشید عمو، آن مرد برگشت و به من نگاه کرد و گفت چی می‌گوی؟ از او پرسیدم: چرا آن دو مرد مشغول کندن گودال هستند؟ آن مرد با لحنی عصبانی به‌من گفت: به‌تو چه بچه! برو برو به‌خانه‌ات و بازی کن! زودباش این‌جا جای بچه‌ها نیست! ولی من اعتنایی نکردم و منتظر ماندم و هم چنان کنجکاو بودم که بدانم چه اتفاقی خواهد افتاد؟

جمعیت زیاد و زیادتر می‌شد. تا این که یک مرد شروع به‌حرف زدن کرد. همه ساکت بودند و گوش می‌کردند. من چیز زیادی از حرف‌هایش نمی‌فهمیدم ولی این را متوجه شدم که یک زن را به‌خاطر رابطه داشتن با مرد نامحرمی می‌خواستند مجازات کنند. بعد از چند دقیقه، ناگهان سروصدای زیادی به‌وجود آمد. و دو مرد یک زن را که دست‌هایش را از پشت بسته بودند داخل همان گودالی که از قبل آماده کرده بودند قرار دادند. زن نه حرفی می‌زد و نه جیغ می‌کشید و فقط اشک می‌ریخت به‌طوری که من وقتی اشک‌هایش را دیدم کل بدنم داغ شد. خیلی ناراحت شدم و نمی‌دانستم باید چه‌کار کنم. هیچ کاری و هیچ کمکی هم نمی‌توانستم برایش انجام دهم. هنوز که هنوز است وقتی یاد آن صحنه می‌افتم بدنم به‌شدت داغ می‌شود و اشک در چشم‌هایم جمع می‌شود. وقتی زن را در گودال گذاشتند چادرش را از سرش برداشتند و تا شانه‌هایش خاک ریختند. نمی‌دانم چه کسانی و چرا به کدامین گناه سنگی از زمین برداشتند و محکم به طرف زن پرتاب می‌کردند. از سر زن خون فواره زد و همین‌طور یکی‌یکی همه مردم سنگ پرت می‌کردند. من دیگر طاقتم تمام شد و در حالی که اشک‌هایم سرازیر شده بود با سرعتی زیاد شروع به‌دویدن به‌طرف خانه کردم. در طول راه با خود می‌گفتم چرا؟ چرا؟ وقتی به‌خانه رسیدم سریع رفتم و مادرم را بغل کردم. فاجعه‌ای که شاهدش بودم را برایش تعریف کردم. مادرم مرا بوسید و گفت: این مردمانی که امروز دیدی هیچ درکی از انسانیت و انسان بودن ندارند.

آن‌زمان من خوب یا درست متوجه حرف مادرم نشدم. ولی امروز معنای حرفش را می‌فهمم و دلیل آن‌که چرا آن زن را با مجازاتی که اسمش «سنگسار» است را فهمیده‌ام. چون که آن زن با یک مرد نامحرم رابطه جنسی داشت و هنوز که هنوز است این فاجعه، کابوس فراموش‌نشده‌ای من است.

امید کریمی، 17 ساله



سنت‌ها

هفته پیش در کلاس فارسی، بحثی به‌نام «سنت» باز شد که تا چه حدی ما به سنت‌ها اهمیت می‌دهیم و سنت‌ها را دوست داریم. خوب اگر قرار باشد در مورد سنت حرف بزنیم و بنویسیم حرف برای نوشتن زیاد است و نظرها زیادی در مورد هر کدام از سنت‌ها وجود دارد و همه ما نظرات مشترکی می‌توانیم در رابطه با برخی از سنت‌های خوب و یا بد داشته باشیم. چون نوروز و شب چله از سنت‌هایی هستند که هم خوبند و هم زیبا و همه ما تلاش می‌کنیم که این‌گونه سنت‌ها در سنن ایرانی بمانند.

ولی ناگهان در کلاس، پای سنتی به‌میان آمد که نظرها ما کاملاً متفاوت بود.

سنت ازدواج و مهریه

من خودم زیاد به‌این موضوع فکر نکرده بودم ولی همیشه با داشتن مهریه مخالف بودم به‌عنوان یک زن. زیرا ازدواج مخصوصاً ازدواج ایرانی که ریشه اسلامی دارد به‌طریقی به زن چون کالا نگریسته می‌شود و این مهریه چه پرداخته شود چه نشود ودیعه‌ای است که برای خریدن زن در سنت ازدواج او ثبت می‌شود. من متوجه می‌شوم که در زمان قدیم زمانی که اصلاً یک زن هیچ ارزشی نداشته مهریه یک کمک به او بوده است تا بتواند زمانی که زندگی مشترکش به‌پایان رسید زندگی خود را بگذراند به‌این دلیل که زن هیچ جایگاهی در جامعه نداشته و نمی‌توانسته کار کند و خرج خود را تأمین کند و متأسفانه خانواده خود زن و جامعه زن مطلقه را طرد می‌کردند و گویی او را مقصر و گناهکار می‌دانستند. اما الان زمان عوض شده و ما دختران و زنان نباید اجازه چنین برداشتهایی بدهیم. نباید اجازه بدهیم که ما را بخردند یا پرداخت مبلغی پول. ولی متأسفانه در ایران، دختران جوان ایرانی فکر می‌کنند که هر چه قدر مهریه بالاتر باشد کلاس بیش‌تری دارد و به‌سنت‌ها بیش‌تر احترام گذاشته است و در این زمینه، در خانواده‌ها می‌شود چشم و هم چشمی و مسابقه را دید که دختران به مهریه دخترهای فامیل نگاه می‌کنند و حتی شده مهریه خود را یک سکه بیش‌تر از دختر قبلی تعیین می‌کنند تا گران تر شوند.

ولی از نظر من، نباید مهریه وجود داشته باشد به‌خصوص در جهان امروز که زن‌ها تلاش برای حقوق برابر با مردها می‌کنند که بتوانند جایگاه برابری داشته باشند.

من کم ندیده‌ام در جامعه ایرانی که زن‌ها مهریه را سپر خود دانستند و بعضی اوقات به‌دلیل مهریه چه کارها که نکردند و ارزش خود را پایین نیاورده‌اند. (در یک دوره‌ای در ایران زنان با مهریه‌های زیاد ازدواج می‌کردند و بعد از مدت کوتاهی که فکرکنم کوتاه‌ترین آن 10 دقیقه بود مهریه خود را به اجرا می‌گذاشتند.) کم ندیده‌ام مادرانی که به‌دلیل این‌که نمی‌توانند حضانت بچه خود را داشته باشند و یا لااقل نمی‌توانند حضانت 50 درصدی داشته باشند مجبور شدند دست به سپر خود بزنند و بچه خود را که از وجود خودش است را با مهریه خود طاق بزنند که بتواند حضانت بچه خود را داشته باشد و بتواند با فرزندش زندگی کند و صد حیف

که چنین سنتی باعث می‌شود مادر دست به چنین کاری بزند و خدا می‌داند که چه قدر برای یک مادر سخت است که دست به چنین کاری بزند که بخواهد بچه خود را در ازای مبلغی پول بخرد. (این حرکت من را یاد مبادله کالا با کالا در سالیان گذشته می‌اندازد و چه قدر تلخ است این ماجرا.)

من در کل با موضوع مهریه مشکل دارم به‌خصوص در جهان امروز و اصلاً با این موضوع موافق نیستم.

اما موضوع سنت ازدواج و سند ازدواج

من نمی‌گویم صددرصد با این موضوع مخالف نه ولی با این قضیه که حتماً باید ازدواج ثبت شود تا یک رابطه مستحکم‌تر شود مخالفم که من باید با کسی که

دوستش دارم ازدواج کنم تا عشق و دوست داشتتم را نشان بدهم. من شنیده‌ام که کسانی گفته‌اند سند ازدواج همانند خرید یک خودرو یا یک خانه است که اگر سند نداشته باشی همه مالک آن می‌شوند.

من با این نظر در کمال احترام مخالفم. زیرا انسان با یک جسم بی‌جان وارد یک رابطه نمی‌شود که نیاز به سند داشته باشد تا نشان دهد که مالک طرف مقابلیم و طرف مقابل مالک ما تا کسی تجاوز به این رابطه نکند.

کم ندیده‌ام که در جامعه با وجود این سند وارد رابطه دیگری شده‌اند و یا بالعکس ازدواج‌هایی که سند ازدواجی در کار نبوده است زندگی بهتری داشته‌اند و کسی وارد این رابطه نشده زیرا آن‌ها همدیگر را واقعا دوست داشتند.

فاطمه عسکرمحمدی، 19 ساله

معنی کلمه نکاح...

«ام»، واژه «انکحتک» از ریشه «نکح» می‌آید که کلمه «نکاح» هم از همین ریشه می‌آید.

معنی این جمله که از طرف عروس به داماد گفته میشه هست: «من در برابر پول معینی که به‌من می‌دهی خود را در مقابل تو به‌گأ...ن می‌دهم.»

عروس در برابر شنیدن جمله بالا که از طرف وکیلش (همون آخوند) گفته می‌شه می‌گوید: «قبول می‌کنم.»

در فرهنگ دهخدا جلد نه

صفحه 721، «نکاح»

دارای دو معنی «جماع

کردن» و «گ ای ی ن

ن» می‌باشد. همچنین در

فرهنگ عربی به عربی

«التوقیف علی مهمات

التعاریف» نکاح به این

صورت توضیح داده شده:

«الاج ذکر فی الفرج لیصر

بذالک کالشی الواحد» که

معنی کلمه به کلمه آن

می‌شود: «وارد کردن آلت

تناسلی مرد در آلت تناسلی

زن برای این‌که یک جسم

واحد بشود.»

فاطمه عسکرمحمدی، 17 ساله

سنت

سنت آداب و رسوم که در طول تاریخ از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌گردد. امروزه با بالا رفتن دانش و فرهنگ مردم بسیاری از این سنت‌ها ارزش خود را از دست داده‌اند. در دنیای امروز، دیگر جایی برای تفرکات قدیمی و سنت‌های کهنه وجود ندارد. ولی نباید فراموش کرد که تعداد زیادی از مردم هنوز پای‌بند این افکار کهنه هستند. حتی در کشورهای اروپایی دیده می‌شود که مهاجران سنت خود را آورده‌اند و به‌آن پای‌بندند. این مسئله باعث ایجاد مشکل می‌شود.

نگه داشتن بعضی از سنت‌ها باعث حفظ هویت یک ملت است. نه تنها این سنت‌ها در کشورهای جهان «سوم» بیش‌تر حفظ می‌شود، بلکه ما به‌ظاهر می‌بینیم که این سنت‌ها در کشورهای مرفعی نیز حفظ می‌گردد.

به‌نظر من، تا جایی که سنت به دیگران آزاری نمی‌رساند می‌تواند جالب باشد. مثل چهارشنبه سوری که یکی از جشن‌های بزرگ ما ایرانی‌هاست. نگه داشتن آن، می‌تواند جالب و زیبا باشد.

آرمان قتاد، 18 ساله

سنت!

دختری ام هفده ساله، برای حق برابر می‌نویسم، نه برای مذهب و سنت!

گفته شده راجع به سنت بنویسم. راجع سنتی که اگر الان نبود شاید خیلی چیزها بهتر و قشنگ‌تر می‌شد، سنتی که در هر ملیتی شکل خودش را دارد، سنتی که باعث شده کشورها و ملت‌ها از هم جدا شوند.

سنتی که باید من الان بگویم، من ایرانی‌م، من ترک‌م، من عرب‌م و یا من افغان‌م، و هر وقت از ما سوال شد فرق بین ترک و ایرانی چیست، در جواب گفتیم سنت‌های ما متفاوت است، هیچ‌گاه نگفتیم ما همه مانند هم‌ایم، چرا، سنت‌هایمان متفاوت است؟

من هم کریسمس را دوست دارم، عید نوروز را هم دوست دارم. اما هیچ‌کدام از آن‌ها برای من سنت نیست.

ما در روزگاری مدرن زندگی می‌کنیم، در روزگاری که همه زندگی شده به روز بودن، لباس پوشیدن‌مان، مدل موبایل‌مان، طرز حرف زدن و یا حتی رنگ رژمان؛ همه ما هر روز در صفحه‌های مجازی‌مان شعار صلح می‌دهیم، شعار مهربانی، اما اگر باهم صحبت کنیم، می‌سیم به این بحث که از کدام ملیت‌ایم؟ چه فرقی می‌کند، اگر من عرب باشم، یا ایرانی باشم؟ چه مسئله‌ای این‌ها را از هم جدا می‌کند؟ بله سنت و فرهنگ...

عاطفه عسکرمحمدی، 17 ساله

اگر ثروتمندترین آدم بودم چه کار می‌کردم؟

ساعت‌ها نشستم به‌بیرون خیره شدم که اگر ثروتمندترین آدم دنیا بودم چه می‌کردم؟

خیلی‌ها گفتند و نوشتند و خواندند اگر من ثروتمندترین آدم جهان بودم به‌کل جهان سفر می‌کردم بالاترین ماشین روز را می‌خریدم، به‌مریض‌ها کمک می‌کردم و غیره.

ولی ثروتمند بودن همیشه به پول نیست، از این که من آدم ثروتمندی هستم پس می‌توانم با اموالم به‌تمام دنیا تسلط داشته باشم یا هر چیزی دلم می‌خواهد را با پول‌هایم بخرم.

نه این چیز کاملاً اشتباهی است، ثروت فقط پول نیست فقط مال نیست، ثروت می‌تواند خیلی چیزها باشد، ثروت می‌تواند کتاب باشد، می‌تواند مهربانی باشد.

حتی کوچک‌ترین چیزهایی که از نظر آدم‌های دیگر ثروت به‌حساب نمی‌آید شاید برای دیگری يك ثروت با ارزش باشد.

ثروت می‌تواند مهربانی باشد، با مهربانی می‌توان همه آدم‌ها را به لبخند درآورد، می‌توان خوش‌حال کرد، خوش‌حال کردن دیگران یکی از زیباترین ثروتی است که می‌توان يك فرد داشته باشد، علم هم يك ثروت با ارزش هست. من آدم ثروتمندی هستم اگر علم داشته باشم، شاید من از نظر مالی ثروتمندترین آدم جهان نباشم ولی از نظر علمی ثروتمندترین آدم جهان هستم.

همه می‌گویند علم بهتر است یا ثروت ولی از نظر من علم خود، يك ثروت است و هیچ تضادی بین‌شان نیست.

آیدا، 17 ساله



سنت آداب و رسوم که در طول تاریخ از نسلی به نسلی

دیگر منتقل می‌گردد. امروزه با بالا رفتن دانش و

فرهنگ مردم بسیاری از این سنت‌ها ارزش خود را از

دست داده‌اند. در دنیای امروز، دیگر جایی برای تفرکات

قدیمی و سنت‌های کهنه وجود ندارد. ولی نباید فراموش

کرد که تعداد زیادی از مردم هنوز پای‌بند این افکار

کهنه هستند. حتی در کشورهای اروپایی دیده می‌شود که

مهاجران سنت خود را آورده‌اند و به‌آن پای‌بندند. این

مسئله باعث ایجاد مشکل می‌شود.

نگه داشتن بعضی از سنت‌ها باعث حفظ هویت یک ملت

است. نه تنها این سنت‌ها در کشورهای جهان «سوم»

بیش‌تر حفظ می‌شود، بلکه ما به‌ظاهر می‌بینیم که این

سنت‌ها در کشورهای مرفعی نیز حفظ می‌گردد.

به‌نظر من، تا جایی که سنت به دیگران آزاری نمی‌رساند

می‌تواند جالب باشد. مثل چهارشنبه سوری که یکی از

جشن‌های بزرگ ما ایرانی‌هاست. نگه داشتن آن،

می‌تواند جالب و زیبا باشد.

داستان کوتاه به نام «سند جهنم»

خانم دریا رضایی، آیا به بنده وکالت می‌دهید که با یک دست این شمعدان، یک جلد کلام‌الله مجید و 1369 سکه تمام بهار آزادی شمارا به عقد دانمی آقای احمد منصوری دربیآورم؟!؟

صدای عاقد بود که به عنوان وکیل داشت از عروس بله را می‌گرفت، اما در اوج سکوت زنی با عشوہ فراوان گفت: عروس رفته گل بچینه... و خنده مهمانان.

عاقد دوباره تکرار کرد: دوشیزه محترمه، خانم دریا رضایی، آیا به بنده وکالت می‌دهید، که با یک دست این شمعدان، یک جلد کلام‌الله مجید و 1369 سکه تمام بهار آزادی شما را به عقد دانمی آقای احمد منصوری در بیآورم؟!؟

صدای آن زن دوباره در گوش‌ها پیچید: عروس رفته گلاب بیاره... و دوباره خنده‌هایی که در سالن پر شدند...

عاقد دوباره شروع کرد به خواندن دوباره آن متن، که بیش‌تر آدم را به یاد فروشنده‌های کاسب می‌انداخت...

بعد از دوباره تکرار کردن آن متن نامعلوم کسی بلند داد زد که عروس زیر لفظی می‌خواهد، یک دفعه بعد از دست و تشویق مهمانان، مادر داماد سرویس طلای زیبایی را با کلی عشوہ از جلوی چشم همه رد کرد و در گردن و گوش و دست عروس انداخت...

عاقد برای بار آخر شروع به خواندن همان متن نامعلوم کرد: انکحتک و زوجتک نفسی الی صدق المعلوم.

و پرسید عروس خانوم بنده وکیلیم: عروس هم با عشوہ و ناز بلند گفت: بله.

سالن مملو از صدای دست و جیغ مهمانان بود. دختر گوشه سالن، به فکر بود، به فکر این‌که چگونه عروس نتوانست بدون آن‌که معنی اون جمله را بفهمد جواب دهد، به خودش گفت شاید عربی بلد است و خود را این‌گونه قانع کرد.

اما انگار برایش کافی نبود، گوش‌اش را از جیبش درآورد و معنی را جستجو کرد: معنی خطبه عقد اسلامی.

«من خود را در برابر پول معینی که می‌دهی در اختیار تو قرار می‌دهم (از لحاظ جنسی)»

چی؟؟ چطور؟؟ معنی برایش عجیب بود، چطور می‌توانست به این معنی جواب مثبت دهد، آیا وقعا معنی‌اش را بلد بود...؟؟

تا آخر شب درگیر جواب عروس بود،

چرا آدم زنده وکیل می‌خواهد...

10 سال گذشت دختر بزرگ شد، عاشق شد، دیوانه‌وار عاشق معشوش بود، معشوقش هم عاشقانه او را می‌پرستید، خدای هم بودند، همدیگر و تکمیل می‌کردن؛ اما دختر با ازدواج مخالف بود، از اون جمله و معنی‌اش متنفر بود...

10 سال را هر روز صبح که بیدار می‌شد امیدوار بود که دیگر اون جمله از بین رفته باشد، اون عقد، اون پول و اون سند، 5 سالی می‌گذشت که دریا و احمد از هم جدا شدند و احمد به دلیل نداشتن مهریه تو زندانه و دریا زنی زیبا

که برای مخارجش مجبور به خودفروشی شده؛ اون سند ازدواج باطل شد اما اون خطبه و جواب سال‌ها در ذهن دختر مانده بود... به خودش قول داده بود ازدواج نکند... مخالف سرسخت ازدواج شد...

عاشق بود و عاشقانه با معشوقش زندگی می‌کرد، معشوقش هم برای احترام به او راضی به ازدواج نکردن شد...

دوست صمیمی دختر که در کانادا زندگی می‌کرد، برایش از زندگی عاشقانه خودش و عشقش تعریف می‌کرد که چگونه با هم سال‌ها زندگی کردند بدون خواندن خطبه و یا قولی...

دختر حسودیش شد، دوست داشت هر چه زودتر خانه عشقش را بنا کند، باهم به دنبال آشیانه‌شان



از این طرف شهر به آن طرف شهر می‌رفتند.

چی؟؟ چه جوری؟؟

نمی‌شه که شما به هم

محرم نیستید...

نمی‌شه... کافرید

مگر!؟

جواب صاحب خانه‌ها

این بود... حتی یک

نفر هم نپرسید عاشقید؟؟ نیستید؟؟

دختر آشفته احوال بود، مدام می‌گفت من ازدواج نمی‌کنم، به اون سنوال بله نمی‌گم، اما، امان از خانواده... اصرار پشت اصرار که دخترم

می‌دانیم عاشقش، ما هم دوست داریم، اما ازدواج کن برو پیش معشوقت، اما دختر تا این را می‌شنید. عصبی‌تر می‌شد.

به خودش قول داده بود ازدواج نکند... مخالف سرسخت ازدواج شد...

عاشق بود و عاشقانه با معشوقش زندگی می‌کرد، معشوقش هم برای احترام به او راضی به ازدواج نکردن شد...

پسر از حال دختر با خبر بود، تحمل نداشت معشوقش را این‌گونه ببیند؛ تصمیم گرفت با دختر به سفری برود که دختر آروم‌تر شود.

بعد از دو روز ساک‌های خود را جمع کردن و به سمت جاده عاشقانه چالوس راهی شدند... مدام با هم شعرهای عاشقانه را مرور می‌کردند؛ برای بیک نیک مختصری به طرف جنگلی رفتند؛ دختر سرش را روی شانه عشقش گذاشت و دست در دست هم باهم از عشق‌شان حرف می‌زدند...

اما دو مرد بد اخلاق به سمت‌شون رفتند و با سنوال، زن و شوهرید، بحث‌شان را شروع کردند... دختر که تازه از اون جو ازدواج خارج شده بود، بدون واژه بلند داد زد، نه، نه شوهرمه، نه سندی داریم، نه بله‌ایی گفتم، عشقمه، با هم شادیم...

بعد از شنیدن جواب انگار که فحشی شنیده باشند داغ کرد، سری به پایگاه خبر داد که ماشینی به همراه پلیس خانم اعزام کنند.

دختر که از هیچی ترس نداشت با غروری سوار ماشین شد و به سمت پایگاه راهی شدند.

ادامه در ص 5

سنت‌های خوب و بد!

من خود شخصا عاشق سنت هستم وقتی مربوط به جشن‌ها و مراسمات می‌شود مانند: کریسمس، عید نوروز.

اما سنت‌هایی هم هستند که بسیار وحشتناک‌اند، و همه افکار را برای نگه داشتن سنت از بین می‌برند.

به‌خصوص در ایران و افغانستان که شاهد مردسالاری و ازدواج اجباری هستیم، کشورهایی که زن‌ها تنها به دلیل زن بودن‌شان، حق و حقوقی ندارند.

نظر شخصی من این است که سنت‌ها تاثیر زیادی بر روی فرهنگ گذاشته‌اند، سنت‌ها از فرهنگ‌هایی که پیشرفت نکرده‌اند به‌وجود می‌آید. سنت‌ها فقط باعث سرکوب زنان نمی‌شود، بلکه باعث جنگ‌ها و دعواها بین آدم‌هایی که در سنت گیر کرده‌اند نیز می‌شود، و می‌خواهند با آن‌هایی که در سنت‌شکنی می‌کنند جنگ کنند.

درست در این‌جا فرهنگ‌های تعصبی شکل می‌گیرند، فرهنگ‌هایی که نخواستند پیشرفت کنند؛ مانند: مرد سالاری، ازدواج اجباری و نداشتن حقوق زنان در ایران و افغانستان.

خشونت‌های مردسالاری که اجازه می‌دهد مردان زنان خود را بکشند و ازدواج اجباری که ریشه در سنت دارد نشان می‌دهد که مردان توانایی تصمیم‌گیری برای زن‌ها را دارند.

به هر حال، طرز فکرها در سنت متفاوت است و این بستگی به این دارد که این سنوال از کی پرسیده می‌شود.

در بعضی مواقع باعث شادی و امید برای بهتر شدن جامعه می‌شود. من فکر می‌کنم که بعضی مواقع سنت‌ها باعث صلح هستند و همبستگی را میان مردم نشان می‌دهند.

آیا سنت فامیلی و قومی بیش از فردیت انسان هويت دارد!؟

نویسنده: نیکو، 16 ساله

ترجمه به فارسی، عاطفه عسکرمحمدی، 17 ساله

اگر من ثروتمندترین انسان در جهان بودم

برای خودم، مادرم و برادرم یک ماشین و یک خانه می‌خریدم.

به دلیل این که پدرم را با بیماری سرطان

از دست دادم و مقدار زیادی از پولم را در درمان سرطان

سرمایه‌گذاری می‌کردم، زیرا

من می‌خواهم درمانی برای این بیماری که مردم بی‌گناه را شکار می‌کند پیدا شود.

اگر من ثروتمندترین مرد جهان بودم به خودم اجازه نمی‌دادم که پول من را تغییر بدهد، من به خودم اجازه نمی‌دهم که پول به‌من احساس برتر بودن از دیگران را بدهد.

و مهم‌تر از همه، همیشه فروتن باقی خواهم ماند!

رهام آیش، 16 ساله



فرهنگ چیست؟

دبیر عزیزم، از من خواسته بودی که متنی بنویسم درباره فرهنگ.

در باره این که آیا نگه داشتن فرهنگ اجدادمان کار خوبی است یا خیر! آیا فرهنگ و مذهب با هم در ارتباط هستند؟

ولی من نمی‌خواهم در این باره چیزی بنویسم. زیرا من خسته‌ام از این که ببینم مردم به جون یکدیگر افتادند تنها به خاطر اختلاف عقیده! به دلیل این که هر دو فکر می‌کنند که خوب می‌دانند و دیگری اشتباه می‌کند! به عقاید یکدیگر توهین می‌کنند به یکدیگر لقب‌هایی مانند عقب‌افتاده، نادان، نفهم خرافاتی و ... می‌دهند. وقتی دو انسان با عقاید متفاوت مذهبی می‌بینیم.

آقای «الف» به آقای «ب» می‌گوید کافر بی‌دین و ایمان و آقای «ب» به «الف» می‌گوید عقب‌مانده کوتاه‌فکر و خرافاتی به‌جان یکدیگر می‌افتند.

به یکدیگر برچسب‌های گوناگون می‌زنیم، از یکدیگر تنفر پیدا می‌کنیم و حتی یکدیگر را می‌کشیم تنها به دلیل اختلاف عقاید.

خیلی جالب بود که دو نسل جوان و به اصطلاح پیشرفته امروزی که در یک کشور دمکراتیک زندگی می‌کنند سر اختلاف عقاید با همدیگر بحث کردند هر دو طرف می‌گفتند چرا نمی‌خواهی بدانی و چرا قبول نمی‌کنی. هر دو بر این باور بودند که درست می‌گویند و در آخر با ناراحتی و بی‌خداحافظی از کلاس خارج شدند با این که همیشه مسیر خانه را با هم همراه می‌شدند.

انسان‌ها با عقاید خود زنده هستند انسان بی‌دین به انسانیت خود ایمان دارد و با آن زندگی می‌کند و انسان مذهبی به خداوند خود ایمان دارد و با آن زندگی می‌کند و به‌نظر من تا زمانی که عقاید ما به کسی آسیب نرساند صاحب اختیار هستیم که هر طور که می‌خواهیم فکر کنیم! مگر همه ما چند سال عمر می‌کنیم که در جنگ و جدل باشیم؟

متن جالبی در اینترنت خواندم که منظورم را بهتر از این نمی‌توانم برسانم متن از گاندی که می‌گوید بهترین و بدترین آدم‌ها را در بین دین‌داران دیدم، بهترین آن‌ها کسانی بودند که می‌خواستند خودشان به بهشت بروند و چقدر بی‌آلایش و پاک بودن، سرشان به‌کار خودشان بود و بی‌آزار بودند و بهترین مشوق من به‌دین بودند، و به بدترین آن‌ها کسانی بودند که می‌خواستند غیر از خودشان بقیه را هم به بهشت ببرند، چقدر وحشتناک بود برخورد با آن‌ها، تظاهر و ریا و خشونت و توحش در بین آن‌ها موج می‌زد.

اگر دین را قبول داریم اگر مذهب را قبول داریم اگر به فرهنگ و عقاید پیشین خود اعتقاد داریم بیایم به یکدیگر لطمه نزنیم و انسان خوبی باشیم و اگر انسان بدون ایمانی هستیم بیایم به کسی صدمه نزنیم دل کسی را نشکنیم به کسی ننگ عقب‌مونده و کوتاه‌فکر بودن نزنیم. بیایم باهم شاد زندگی کنیم کنار هم با یکدیگر همان‌طور که هستیم زندگی کنیم.

شاید دنیای زیباییتری ساختیم در هیچ فرهنگی دم زده نشده از دل شکستن از ناراحت کردن دیگری از این که دیگری را بزنیم و بکشیم تمام این قتل و زنجشیزی از جای دیگر ریشه می‌گیرد آن مرد که

به همسر خود آسیب می‌رساند یک روزی جلوی چشمانش پدرش به مادرش آسیب رسانده بود. در این دوره از تاریخ علمی وجود دارد به‌نام روان‌شناسی که پاسخ‌گوی تمام این اختلالات روانی و ذهنی است و ما نمی‌توانیم این سادیسمی‌های تاریخ را به فرهنگ و مذهب بچسبانیم و خیلی‌ها هستند که به‌خاطر قدرت به‌خاطر پول از اسم مذهب سوءاستفاده می‌کنند بیایم با یکدیگر مهربان باشیم!

نازنین تقوی، 18 ساله

تعارف: در فرهنگ ایرانی

در فرهنگ ایرانی چیزی وجود دارد به نام تعارف، که توضیح آن بسیار سخت است. ولی یک خارجی در ایران نیاز نیست به آن فکر کند زیرا ایرانی‌ها ناراحت نمی‌شوند اگر قوانین فرهنگی‌شان را کس دیگری متوجه نشود، چون آن‌ها بسیار مودب هستند چیزی که بیش از حد در تعارف زیاد می‌شود. مختصرش این است که نباید قبول و تشکر کرد وقتی کسی چیزی می‌خواهد به‌شما بدهد ولی

برای این‌که بی‌ادب محسوب نشوید باید چند بار جمله «نه مرسی» را بگویید. بهترین راه برای این‌که از دست تعارف راحت شوید این است که سریع بله یا خیر بگویید بدون این‌که بخواهید قوانین فرهنگی ایران را رعایت کنید. ولی خوب است بدانید تعارف چیست وقتی می‌خواهید چیزی را به یک ایرانی بدهید، چون آن‌ها مودبانه چندین بار نه خواهند گفت و شما باید مصر باشید تا چیزی را که می‌خواهید بتوانید به آن‌ها بدهید.

ترجمه: کیمیا داوودی، 16 ساله

خیام درباره نادانی مردم...

قومی متفکرند در مذهب و دین

می‌ترسم از آن که بانگ آید روزی

قومی به گمان فتاده در راه یقین

کای بی‌خبران راه نه آن است و نه این

انتخاب: عاطفه عسکرمحمدی، 17 ساله

ادامه داستان کوتاه به نام «سند جهنم»

از ص 4....

پلیس زن به‌بدترین شکل موجود با دختر برخورد می‌کرد، او را به‌اتاق هل می‌داد، او را هرزه می‌نامید، اما دختر گوشش از این حرف‌ها پر بود...

بعد از آمدن خانواده‌ها به پایگاه پلیس، بعد از مشورت دو تا والدین تصمیم بر ازدواج زوری شد.

دختر را مجبور به ازدواج با معشوقش کردند... یک هفته بعد مراسم عقدشان برگزار شد، پسر قبول کرد، دختر دیگر چاره‌ای نداشت... خاطره بد 15 سالگی‌اش دوباره برایش زنده شد، عاقد برایش خوند...

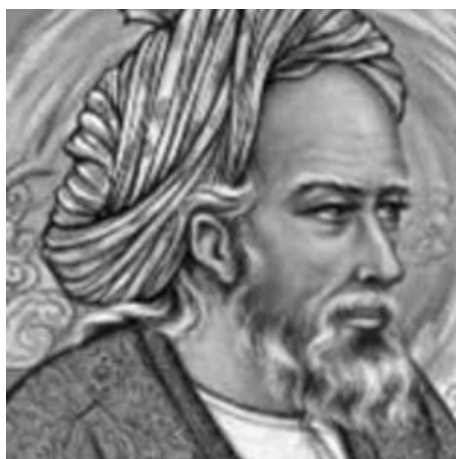
انکحتک و زوجتک نفسی الی صادق المعلوم با اشکی که در چشمش حلقه زده بود، بله را گفت. اما وقتی سند را در دست گرفت، دیگر نمی‌توانست مانند گذشته عاشق معشوقش باشد. شب توانست با آن سند با معشوقش در هتلی مستقر شوند.

اما وقتی در آغوش هم رفتند، دختر آن جمله بادش آمد. (من خود را در برابر پول معینی در اختیار تو می‌گذارم)

دختر دیگر هم‌خواهی با عشقش برایش خالی از لذت شد...

دختر خالی از احساس شد، هر شب لانه عشقش برایش مانند ماتم کده ای بیش نبود.

عاطفه عسکرمحمدی، 17 ساله



10 svenska fenomen

1. Svensk kökultur

Alla bevakar sin tur i små butiker där man knappt får plats att köa på ett civiliserat sätt.

2. Fika

Typiskt svenskt

3. Svenska brickluncher

Att vi äter dagens lunch billigt med dryck, bröd och sallad som ingår samt kaffe.

4. Köttbullar med potatis och lingonsylt

En typiskt svensk rätt

5. Strumpor inomhus

Man tar av sig uteskorna direkt när man stiger in i någons hem.

6. Svensk punktlighet

När svenskar bestämmer en tidpunkt för en träff är de inte en minut sena.

7. Vår informella ton

Vi tilltalar de vi inte ens känner med "du" och deras förnamn, vilket anses otrevligt i andra länder.

8. Restaurangbeteende

När en grupp svenskar äter på en restaurang tillsammans så är de jättenoga med att dela upp notan så alla betalar sin egen del.

9. Barn

Svenskar har en väldigt avslappnad attityd till barn och låter de göra lite som de vill.

10. Vi talar inte med främlingar och sitter absolut inte bredvid varandra på bussen utan vi sprider ut oss.

Vald: Romina Hadjickani



فروغ فرخزاد

پدر می گوید:

«از من گذشته‌ست
از من گذشته‌ست
من بار خودم را بردم
و کار خودم را کردم»
و در اتاقش، از صبح تا غروب،
یا شاهنامه می‌خواند
یا ناسخ التواریخ
پدر به مادر می‌گوید:
«لغنت به هرچی ماهی و هرچه مرغ
وقتی که من بمیرم دیگر
چه فرق می‌کند که باغچه باشد
یا باچه نباشد
برای من حقوق تقاعد کافیست.»

مادر تمام زندگیش

سجاده‌ایست گسترده
در آستان وحشت دوزخ
مادر همیشه در ته هر چیزی
دنبال جای پای معصیتی می‌گردد
و فکر می‌کند که باغچه را کفر یک گیاه
آلوده کرده است.
مادر تمام روز دعا می‌خواند
مادر گناهکار طبیعی‌ست
و فوت می‌کند به تمام گل‌ها
و فوت می‌کند به تمام ماهی‌ها
و فوت می‌کند به خودش
مادر در انتظار ظهور است
و بخششی که نازل خواهد شد.

برادرم به باغچه می‌گوید قبرستان

برادرم به اغتشاش علف‌ها می‌خندد
و از جنازه‌های ماهی‌ها
که زیر پوست بیمار آب
به ذره‌های فاسد تبدیل می‌شوند
شماره بر می‌دارد
برادرم به فلسفه معتاد است
برادرم شفای باغچه را
در انهدام باغچه می‌داند.
او مست می‌کند
و مشت می‌زند به در و دیوار
و سعی می‌کند که بگوید
بسیار دردمند و خسته و مایوس است
او ناامیدیش را هم
مثل شناسنامه و تقویم و فندک و خودکارش
همراه خود به کوچه و بازار می‌برد
و ناامیدیش
آن قدر کوچک است که هر شب
در ازدحام می‌کند گم می‌شود.



احمد شاملو،
با جسارت فوق
العاده‌ای
سنت‌های فکری
و ادبی را نقد
می‌کرد. وی در
دفتر «هوای
تازه» با
مانیفستی چنین
جهت‌گیری
کرده است:

موضوع شعر شاعر پیشین

از زندگی نبود
در آسمان خشک خیالی‌اش، او
جز با شراب و یار نمی‌کرد گفتگو
او در خیال بود شب و روز
در دام گیس مضحک معشوقه پای بند
حال آن‌که دیگران
دستی به جام باده و دستی به زلف یار
مستانه در زمین خدا نعره می‌زدند!

موضوع شعر شاعر پیشین
چون غیر از این نبود
تاثیر شعر او نیز
چیزی جز این نبود
یعنی اثر نداشت وجودش
فرقی نداشت بود و نبودش
موضوع شعر
امروز
موضوع دیگری ست...

امروز
شعر
حربه خلق است
زیرا که شاعران
خود شاخه‌ای ز جنگل خلق‌اند
نه یاسمین و سنبل گل خانه فلان

احمد شاملو، شعری که زندگی ست

فروغ فرخزاد، همان‌طور که به‌سستی با سنت
می‌پردازد و می‌سراید:

دل‌م برای باغچه می‌سوزد

کسی به فکر گل‌ها نیست
کسی به فکر ماهی‌ها نیست
کسی نمی‌خواهد
باور کند که باغچه دارد می‌میرد
که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است
که ذهن باغچه دارد آرام آرام
از خاطرات سبز تهی می‌شود
و حس باغچه انگار
چیزی مجردست که در انزوای باغچه پوسیده ست.

Traditioner

Traditioner När vi tänker på traditioner tänker vi på toliga goda saker som fester, umgänge och presenter. Men det vi kanske inte tänker på är att traditioner har en annan betydelse i andra delar av världen bl.a. i Mellanöstern. Traditioner har både för och nackdelar, vilket kanske inte är självklart för folk som endast ser det av traditionerna. Traditioners betydelse må vara något som pågått under en längre tid och som har sina rötter från historien, men detta betyder inte att alla traditioner har ett gott syfte. I Mellanöstern och andra länder som inte är så utvecklade håller människorna till det konservativa och till gamla traditioner så som att män har större betydelse än kvinnor och att män har en slags makt över kvinnor vilket inte alls hör till den jämställdhet länder vill ha i sina länder idag. En tradition som är väldigt vanlig i sådana länder är tvångsgiftermål. Tvångsgiftermål är diskriminerande mot kvinnor och bevisar återigen att män har större betydelse än kvinnor vilket inte alls stämmer. Enligt oss är tvångsgiftermål så orättvist och fel mot de kvinnliga rättigheterna som bör ha större betydelse än de har idag. Vi anser att kvinnor skall kunna bestämma över sig själva och sina dagliga beslut. Massor av dessa kvinnor som gifts bort är under 18 år och anses inte ens myndiga de har knappt börjat att leva sina liv eftersom de hårt arbetat för att leva i frid och såsom de själva vill ha det.

Människor finns för att leva det liv som de själva vill vara en del av och inte bli tvungna att kasta bort sina liv på sådant som de inte vill vara med om.

Av: Nina, Ava, Julia, Parnia och Elena



Om jag var den rikaste människan på jorden

Av: Roham Azish, 16 år

Om jag var den rikaste människan på jorden skulle jag köpa en bil och ett hus för mig själv, min mamma och även en för min bror Parham. Så att vi var och en har en bil och ett hus.

Eftersom jag förlorade min pappa på grund av cancer så skulle jag donera den största delen av mina pengar till "Bota Cancer", för jag vill bota en sjukdom som är anledningen till döden av oskyldiga människor.

Men framförallt skulle jag inte tillåta pengar förändra mig även om jag är den rikaste människan på jorden. Jag skulle inte tillåta pengarna ge mig en känsla av överlägsenhet, där jag känner att jag är bättre än alla andra för att jag har mer pengar.

Jag kommer alltid vara ödmjuk oavsett hur mycket pengar jag har.

Översatt av: Romina Hadjikani



Jag gillar en del traditioner i Iran som tex Eid. Men en del gammalmodiga traditioner som tex äktenskapstvång eller unga flickor som gifter sig borde förändras. Iran är ett väldigt traditionellt land och precis som ortodoxa judar vill de inte ändra sina traditioner fastän de borde det. Sverige har inte många traditioner, men hade förut väldigt många som de har tagit bort med tiden.

Hanif Sabzikar, 13 år



Är traditioner bra eller dåliga?

Personligen älskar jag traditioner när det gäller "fester" och högtider såsom Eid och Jul, Norouz etc. men det finns så många traditioner som är hemska, som förstör hela grejen med att hålla fast i det traditionella. Särskilt i länder såsom Iran och Afghanistan där traditioner inkluderar patriarkat och tvångsäktenskap, länder där kvinnors roll i samhället blir till ingenting just på grund av att de är kvinnor. Sedan så har de traditionerna mycket att göra med kultur enligt mig, de uppstår på grund av kulturen i ett land, på grund av att kulturen har fastnat i tiden och vägrar utvecklas.

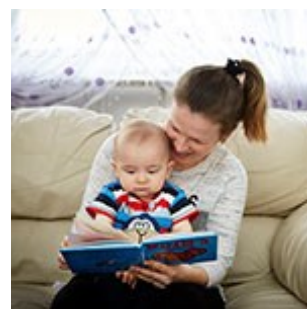
Traditioner leder inte bara till ett systematiskt förtryck av kvinnor i t.ex. Afghanistan och Iran, utan de leder även till krig och bråk genom att människor fastnar i sina traditioner och vill hämnas när någon bryter mot de traditionerna. Det är därifrån som en hederskultur föds, det är på grund av traditioner som jag tycker att vi inte utvecklas. För ifall man verkligen tänker på det så är några av de största problemen i t.ex. Afghanistan och Iran hedersvåld, tvångsäktenskap och kvinnors icke-existenta rättigheter.

Hedersvåldet som tillåter att manliga släktingar mördar kvinnliga släktingar har sina rötter i traditioner, tvångsäktenskapet har sina rötter i traditionen att män är viktigare än kvinnor och därför får bestämma över dem.

Dock så är synen på traditioner annorlunda beroende på vem man frågar. Enligt vissa ger traditioner människor hopp och glädje, man blir ett bättre samhälle, och jag håller med att det är så ibland. Ibland är traditioner anledningen till att fred uppstår, till att människor visar solidaritet. Men, ifall priset är frihet, är det verkligen värt det?

Är familj och ära värt mer än individen?

Niko Erfani; 16 år



Traditioner - en riskfaktor eller livsnödvändighet?

Traditioner är något som alltid har funnits i människans livshistoria i olika former. Alla samhällen har utvecklat olika kulturer som skapat traditioner för att upprätthålla en sammanhållning mellan människorna. Eller så har traditioner snarare varit en produkt av gemenskap. Hur som helst, är det av människans natur att genom gruppbyggande, samarbete och gemenskap vinna kampen mot överlevnad. Denna instinkt som människan utvecklat har lett till ett "vi" och "de"-tänk, som i dagens samhälle har omvärderats till främlingsfientlighet. Så, nu kan man fråga sig själv ifall traditioner egentligen är något bra eller dåligt? Är traditioner något som skapar onödiga distanser mellan människor eller behövs verkligen i samhället? Ur min synvinkel är det inget fel att ha traditioner och att skapa gemenskap är aldrig något dåligt. Det vore snarare ganska omöjligt att hindra traditioner från att växa fram. Men det problematiska här är inte själva traditionerna i sig utan det är sättet människorna utnyttjar dessa och deras funktion. Det är människornas handlingar, beslut och värderingar som förvandlar en del traditioner till hemska, nedvärderande och förödmjukande företeelser.

När jag reser till Iran varje sommar, så känner jag att jag träder in i ett land med betydelsefull kultur som alla värderar högt och värnar om. De iranska traditionerna är mer i ögonfallande för mig än vad de svenska traditionerna någonsin kommer kunna bli. Norooz, sizdah-bedar, shabeyalda och jashne-Tirgan är bara några få av alla de färgsprakande och glädjefullande traditioner som existerar i den iranska kulturen.

Men jag får inte låta mig bli bländad av detta, för samtidigt har jag trätt in i ett land som präglas av korruption, extremt patriarkat och brist på de fria viljan hos varje individ. För varje festlig högtid finns även en tragisk tradition, som olyckligtvis för det mesta är på kvinnornas bekostnad. Traditioner, som exempelvis tvångsäktenskap och hedersvåld, är de som bidrar till att kvinnan snarare förvandlas till en ägodel till mannen än en egen individ med rättigheter. Dessa traditioner bygger på kulturen i Iran som i sin tur bygger på religionen.



I mina ögon är Sverige ett land där traditioner och kultur är lite undandömt då man måste leta efter det för att hitta det. Självklart tycker jag att detta är lite tråkigt, men samtidigt får vi inte glömma att detta även har medfört en annan sits för kvinnorna i det svenska samhället. I Sverige är det varje individs rättigheter som står i rampljuset. I Sverige kämpar man mot patriarkatet, till skillnad från Iran som förstärker det genom att låta föråldrade traditioner leva kvar även om samhället blivit modernt. Som vi ser är inte Sverige heller lika religiöst som Iran är, vilket dels beror på den stora integrationen i det svenska samhället där kulturer från alla länder i världen samlas. Frågan man ställer sig här då är ifall det är religionen som skapar traditioner och kultur? Jag tror att det till viss mån är religionen, den förstärker traditionerna men traditionerna stärker även religionen eftersom man genom att skapa traditioner ger man makt till religionen då den respekteras mer. Kan man då säga att religionen står som grund till vissa fruktansvärda traditioner i Iran? Nej, det är inte religionen som ska ta ansvaret för detta utan det är människorna. Detta är enligt mig ett perfekt exempel på hur människor har utnyttjat traditioner för att få makt.

Romina Hadjikani, 18 år

